

۱۵۵/۱دستورالعمل استفاده از پاسخنانه تمرینات درس عربی ۵

این پاسخنانه مربوط به تمرینات عربی ۵ است که در جزوه درسی موجود می باشد و باید در اختیار هیات علمی محل قرار گیرد تا مربیانی که به کلاسهای رفع اشکال می روند ضمن مطالعه آن بتوانند در کلاس، مشکلات دانشجویان این درس را رفع نمایند. چنانچه در مراکز کلاس برای آموزش عربی ۵ تشکیل نشد یا تنها یک دانشجو در برخی ترمها داشتند که موفق به تشکیل کلاس نشدند، این پاسخنانه را یک هفته قبل از میان ترم و یک هفته قبل از پایان ترم در اختیار دانشجویان مربوطه قرار دهید تا استفاده کنند و بلافاصله مسترد دارند تا در آرشیو هیات علمی محل باشد. این پاسخنانه مجدد ارسال نخواهد شد.

با رجای تایید

هفته اول

س ۳ : مرجع ضمیر (ها) در نجاتها ، (آیات) و مرجع ضمیر (ه) در علیه کلمه (من) می باشد .

(هذا الفضل) یعنی آگاهی شخص فاری آیات الهی بر انقلاب نفوس سلیمه پس از انتشار آیات .

س ۴ : "بما كانت ممنورة عن الانظار" یعنی به علت اینکه از دیدگان مخفی بوده است . (باء) در (بما) سببیه می باشد .

س ۶ : یعنی روح حیوانی از عناصر مادی تشکیل شده است و در واقع منظور این است که روح انسانی روحی است که در نتیجه ترکیب و اجتماع عناصر مادی حاصل می شود و پس از تجزیه شدن آن عناصر، آن روح هم فانی می شود .

س ۸ : تقدیراً "و ان لاتوجه الی مرکز الهدی بین ملا الانشاء" .  
س ۹ : یعنی روح لاهوتی، خورشید حق در عالم اختراع است .

س ۱۰ : متعلق به "مختصة" است یعنی روح لاهوتی در عالم انشاء مختص به انبیاء است . اگر متعلق را "انبیاء" فرض کنیم به این مفهوم می شود "روح لاهوتی مخصوص انبیایی است که در عوالم انشاء به سر می برند" یعنی انبیایی که در عوالم دیگر به سر می برند را شامل نمی شود و شکل اخیر چندان مفهوم نیست و معنی مشخصی ندارد .

س ۱۱ : "مختصة" زیرا "روح الامین" از ارواح مختصه است نه مشترکه .

س ۱۲ : آیه قرآنی "نزل روح الامین علی قلبک"

س ۱۴ : من و محبوبم تنها بودیم در حالی که رازی در بین ما بود که از نسیم در - حال عبور هم لطیفتر و رقیقتر بود .

س ۱۶ : عود ممکنات در روز قیامت

س ۱۹ : حذف شود .

س ۲۱ : مشت خاک

س ۲۳ : حضرت محمد . البته این امر بستگی به اعتقاد مخاطب دارد که اگر مسلمان باشد منظور از "الذی اتبعتموه" حضرت محمد و اگر مسیحی باشد حضرت عیسی مسیح و ... می باشد .

س ۲۳ : ادنی الخلق

س ۲۵ : ( ما کان محمد علیه )

س ۲۷ : (ه) : ضمیر شان بدون مرجع، محلاً منصوب / هو: مبتدا مرجع آن ملاحظه کنید /  
 هو: خبر مرجع آن حضرت محمد / او: حرف عطف / ب: حرف جر / ان: مفتوح -  
 الهمزة در محل جر / (ه) : اسم ان مرجع آن ملاحظه کنید / عود: خبر ان / (ه) : مضاف -  
 الیه مرجع آن حضرت محمد

س ۲۸ : مراجع ضمیر (ه) ، نقطة البیان می باشد .

س ۳۴ : مرجع ضمیر (ها) کلمه "عالم" است و مفهوم بیان مبارک این است که برای  
 خداوند نه تنها بی نهایت عالم می باشد بلکه هر یک از آن عوالم هم دارای  
 وسعتی بی نهایت می باشد یعنی بی نهایت عالم بی نهایت برای خداوند می باشد .

س ۳۵ : مرجع ضمیر "ها" کلمه "الاشیاء" می باشد .

س ۳۶ : حذف شود .

س ۳۷ : مراد از عالم در "فی عالم" عالم نوم و در "هذا العالم" عالم موجود یا  
 عالمی که در آن به سر می بریم می باشد .

### هفته دوم

س ۷ : در نور خورشید سایه اجسام ساکن، مثل سایه یک ساختمان، به نظر ظاهر ثابت و  
 ساکن است و حرکتی نمی کند ولی در واقع به علت حرکت زمین به دور خورشید  
 طول این سایه در طول روز کم یا زیاد می شود اما چون این تغییر بسیار کند  
 صورت می گیرد لذا چشم ما آن را تشخیص نمی دهد .

س ۸ : "الساعة" به معنای روز قیامت

س ۱۰ : "النقل"

س ۱۵ : خداوند تجلی می کند اما مورد انکار واقع می شود و از او دوری می جویند  
 پس بصورتی درمی آید که او را می شناختند و این بار به او اقرار می کنند .  
 مراجع ضمیر "هو" در افعال "تتجلی" و "فَیُنْکَرُ" و "فَیْتَحَوَّلُ" کلمه (الله)  
 می باشد .

مراجع ضمایر "هم" در "لهم" و (و) در "عرفوا" و "فَیْقِرُّونَ" در جمله  
 مذکور نیست و منظور (مردم) یا (خلق) می باشند . مراجع ضمایر (ه) در (منه)  
 و (عرفوه) کلمه (الله) و مرجع ضمیر (ها) در (فیها) کلمه (الصورة)  
 است .

س ۱۶ : (الله)

- س ۱۷ : الحقیقة
- س ۱۹ : " أَنْ " و اسم و خبر آن در ( ان الامر علی خلاف ... ) به تأویل مصدر رفته و در مجموع در محل رفع و فاعل فعل تَبَيَّنَ قرار می گیرد.
- س ۲۰ : ( شَرَّ ) در این بیان به مفهوم افعال التفضیل یعنی ( اَشْرَّ ) آمده است یعنی خداوند آنها را بدتر از حیوانات قرار داد.
- س ۲۱ : یعنی به علوم گذشته و آینده توجهی نکن و کلاً علم را مدنظر قرار نده و به توجه به سیاق لوح و همچنین جمله بعد که می فرمایند : ( توجه بقلبک الی الجمال المعلوم ) منظور از عبارت مذکور این است که فقط مکاشفه و شهود و مدنظر با قلب و روح است که می توانند هادی تو باشد.
- س ۲۳ : عبدالبهاء
- س ۲۵ : " بان تهتدی " جار و مجرور است . در تقدیر " بالاهتداء " و متعلق به شبه فعل ( علیک ) به معنی ( الزم ) که اسم فعل است ، می باشد .
- س ۲۶ : کلام
- س ۲۸ : یوم
- س ۳۰ : مرجع ضمیر ( ها ) ( تسعة ) و متعلق ( لعرش ) کلمه ( الحاملة ) می باشد .
- س ۴۱ : قضیه گردیدن زمین به دور خورشید
- س ۴۳ : گردیدن زمین به دور خورشید
- س ۴۵ : مرجع ضمیر در ( اتبعه ) فیثاغورث و در ( ابامه ) افلاطون می باشد . منظور از ( هذا الراى ) اعتقاد به گردش زمین به دور خورشید است .
- س ۵۰ : ( ذلک ) اشاره به تفکر و توجه نکردن و اهمیت ندادن به بعضی آیات قرآنی نظیر آیه ( کل فی فَلَکَ یَسْبَحون ) مرجع ضمیر ( هم ) ( علماء اسلام ) می باشد .
- س ۵۱ : آیه قرآنی ( و الشمس تجری لمستقر لها )
- س ۵۴ : هر دو به صیغه اسم مفعول باید قرائت شوند .
- س ۵۶ : اتقن
- س ۵۷ : سوء ال اختیاری - حذف
- س ۵۸ : یعنی افراد مخلص به واسطه عشق جمال مبارک که روشن کننده حقایق است از نتایج وهمیه و ظنون علمیه بی نیاز می شوند .
- س ۵۹ : کلمه ( المرسله ) به صیغه اسم مفعول باید قرائت شود . مرجع ضمیر ( ها ) کلمه ( ایام ) است .
- س ۶۰ : مشرف شدن به ایام الله و مشاهده انوار الهی .

## هفته سوم و چهارم

س ۵ : " المفردة " به صیغه اسم فاعل و کلمه " الموقدة " به صیغه اسم مفعول باید قرائت شود .

س ۷ : مرجع ضمیر ( ه ) ، موسی و مرجع ضمیر ( هو ) کلمه ( هذا السؤال ) می باشد یا به عبارت دیگر این مفهوم ( سوال معصوم از لقاء الله ) . ( هذا الدلیل ) یعنی این دلیل که نفس سوال و طلب امری از جانب پیامبر معصوم دلیل بر امکان حصول آن می باشد .

س ۱۱ : رؤیت لقاء الله در روز قیامت

س ۱۵ : رؤیت یا لقاء الله

س ۱۷ : الفضل و الجود

س ۲۳ : موازین

س ۲۵ :

س ۲۶ : مرجع هر دو ضمیر کلمه ( صوراً ) می باشد .

س ۲۸ : ضمیر ( ها ) در ( انها ) ضمیر شأن و بدون مرجع می باشد و مرجع ضمیر ( ها ) در ( لها ) کلمه ( دائرة ) یا ( خطأ ) می باشد .

س ۳۰ : یعنی چشم انسان تصور می کند که نور خورشید پیوسته و بصورت یک خط ممتد می باشد در حالی که این طور نیست و عملکرد آن تقریباً شبیه همان نقطه جواله می باشد که یک نقطه است ولی به نظر دایره یا خط می آید .

س ۳۲ : اشاره به اعتماد بر میزان عقل نظیر اعتماد اهل اشراق و حکماء و ...

س ۳۵ : اشاره به این استدلال که اگر عقل که سنجشگر نقل است ناقص باشد پس بدون شک میزان نقل نیز ناقص خواهد بود .

س ۳۸ : الطالب

## هفته پنجم و ششم

س ۱۰ : شوهون جسمانیه آیاتی از شوهون روحانی است و چون شوهون روحانیه نامحدود است لذا شوهون جسمانیه نیز نامحدود است .

س ۱۲ : مرجع ضمیر ( هی ) کلمات " الحقایق " و " المکونات " و مرجع ضمیر ( ها ) " الکلیات المتعظمة " می باشد .

س ۱۴ : لو وصلیه

س ۱۵ : " ذلک " اشاره به این است که کمالات عقلیه در این ظهور نسبت به ادوار قبل مثل ظهور کمالات انسانی در مرحله بلوغ نسبت به دوران طفولیت می ماند زیرا در این دور مبارک از حقایق مسائل، کشف غطا می شود و با تحقیق و تدقیق حقایق آنها آشکار می شود. " هذا الامر " اشاره به امر تحقیق در مسائل و اکتشاف حقایق مستوره در آنان می باشد.

س ۱۷ : الحکایات و الاقاویل التي تتناقل علی افواه اهل الوهم  
س ۲۲ : اینکه عوالم جسمانیه نیز همانند عوالم روحانیه، منزه از حدود حصریه و عددیه است .

س ۲۳ : ظاهر شدن اوهام منکرین و براهین غافلین

س ۲۶ : فضاء

س ۲۸ : آیه قرآن حاکی از آن است که تعداد جنود الهی را کسی جز خداوند نمی داند که این خود دلالت بر نامحدود بودن عالم می نماید .

س ۲۹ : ذکر طبقات هفتگانه یا آسمانهای هفتگانه یعنی اینکه گذشتگان تعداد طبقات آسمان را هفت عدد ذکر کرده اند .

س ۳۰ : در ادامه بیان مبارک دال بر اینکه هر کوری خصوصیتی به حسب قابلیت است و استعداد آن دور دارد می فرمایند که خداوند برای هر چیز مقداری را قرار داده است و برای هر دور میزان معینی از ادراک مقدر گشته است . و ادراک گذشتگان در این حد بوده است که اولیاء و اصفیاء تعداد آسمانها را به برای آنها ذکر کرده اند تا آنها بتوانند درک کنند .

س ۳۲ : ( هی ) ضمیر شأن است و به جمله بعد تفسیر می شود یعنی در روایات مسطور است که آسمان موجی مکفوف است .

س ۳۸ : اشاره به انواع اجسامی است که در بیان مبارک ذکر شده است .

س ۴۰ : این رأی که افلاک اجسامی سخت و صلب هستند و قابل شکافته شدن نیستند . در آیه مبارکه می فرمایند که همه در افلاک و آسمان شناورند و چون شناوری جز در اجسام مایع و سیال متصور نیست پس افلاک نمی توانند اجسامی سخت باشند .

### هفته هفتم

س ۱ : مرجع ضمیر " ه " ، ( مَن ) در ( من نقض الميثاق ) می باشد .

س ۲ : مرگ ما نزدیک است یعنی دیگر کاری نمی توانیم انجام دهیم .

س ۳ : صعود نیر ملاء اعلی - صعود جمال مبارک

س ۵ : جمله " قد هدم الركن الشدید و ... بعد الیأس "

س ۶ : زیرا ناقص اکبر علم اختلاف را بلند کرده بود .

س ۱۲ : زیرا این قصص امر تاریخی است و بعد از حضرت موسی نوشته شده است و در زمان حضرت موسی چنین اتفاقاتی هنوز رخ نداده بود .

س ۱۳ : اشاره به این روایت است که می فرماید ، در انجام اعمال توسط انسان نه جبر کامل است و نه اختیار کامل ، بلکه حالتی بین این دو حالت است .

س ۱۵ : منظور از " امرین " دو امر جبر و اختیار است .

س ۱۷ : این آیه اشاره به موضوع اختیار است یعنی چون انسان دارای اختیار است لذا اگر ظمی بر او وارد شود نتیجه اعمال خود اوست .

س ۱۹ : مفعول به است ، محلاً منصوب و لفظاً مجرور به حرف جر . مرجع ضمیر " ه " ، " سکان " است .

س ۲۰ : اشاره به این مفهوم دارد که محرک تمام اعمال انسان خداوند است خواه اعمال بد یا اعمال نیک یعنی خداوند هم نیکوکاران را در انجام اعمال نیک یاری می کند و هم بدکاران را در انجام اعمال بد یعنی همانند باد برای کشتی است که او را هم در رفتن به سمت شرق یاری می کند و هم در رفتن به سمت غرب .

س ۲۱ : می فرمایند اگر فرصت کافی داشتم چنان دلیلی برای قوم می آوردم که این مسئله جبر و اختیار را بسیار روشن و واضح درک کنی و به حقیقت آن پی ببری .

س ۲۲ : المحرك

س ۲۳ : الريح

### هفته دهم و یازدهم

س ۳ : فعال بودن خداوند بر آنچه که می خواهد .

س ۱۱ : حذف شود

س ۱۴ : یعنی گویای حالات درونی تو بود و از سر ضمیر تو حکایت می کرد .

س ۱۶ : یعنی در تاریکترین حجابات . جار و مجرور ( با ظلم ) متعلق به شبه فعل — ( المحتجبین ) است یعنی محتجبینی که در تاریکترین حجابها اسیر هستند .

س ۱۷ : یعنی به گفته ها و بافته های اهل حجابات اهمیتی ندادند .

س ۱۹ : یعنی چگونه قطره ای کوچک گنجایش دریا های عمیق را دارد یا چگونه این یک قطره می تواند دریا های عمیق و وسیع را در خود جای دهد .

س ۲۱ : یعنی محتجبین را رها کن تا به کلمات و آیات متشابهات یعنی آیاتی که ظاهر آنها مفهوم محکم و قاطعی ندارند سرگرم باشند.

چار و مجرور در " بسبحات " متعلق به شبه فعل " محتجبین " است یعنی آنها را که به خاطر توجه به آیات متشابهات و تفسیر و تأویل باطل آنها در احتجاب هستند رها کن.

س ۲۵ : می فرمایند که او می خواسته است که مسائلی که باعث احتجاب ناس می شوند تشریح شده مورد بحث قرار گیرند و روشن شوند و این مسائل در واقع شبهه و مسئله خود او نمی باشد.

س ۲۶ : در زبان عربی در بعضی مواقع که می خواهند شدت یک صفت را برسانند از مصدر به جای اسم فاعل استفاده می کنند. در اینجا یعنی او بسیار ظاکبار است یا خطای مجسم است. او عمل غیر صالح است یا گناه مجسم است.

س ۲۸ : اشاره به ظهور حضرت محمد است و اعتراض یهود و نصاری که در ادامه بیان مبارک ذکر آن شده است. دلیل این امر در واقع متعلق ظرف (اعتد ما) فعل (اعترض) می باشد یعنی در آن زمان یهود اعتراض کردند.

س ۲۹ : سلسلة

س ۳۱ : نبوت عظمی

س ۳۲ : یعنی در این مطلب که نبوت باید در ذریه اسحق باشد بین ما هیچ اختلاف و دوگانگی وجود ندارد.

س ۳۴ : مرجع ضمیر "ه" "عبد مناف" و "بن بیان از" "ما" در "ما کان علیه" است. یعنی به گمان آنها اسم عبد مناف خود حکایت از خلافتاری او می نماید زیرا "مناف" نام بتی از بت های قبیله قریش و هذیل بود پس (عبد مناف) خود دلالت بر شرک و بت پرستی او دارد زیرا مفهوم آن بنده "مناف" است.

س ۳۶ : آیه قرآن "اللّه اَعْلَمُ حیث یجعل رسالته"

س ۳۸ : "إعراق" به معنای ریشه دار بودن و در اینجا منظور اصل و نسب است و می فرمایند که اصالت و شرافت در اخلاق و رفتار است نه در اصل و نسب و اگر اصل و نسب نیکو با اخلاق و اعمال پسندیده توأم شود آن وقت این نسبت حقیقی و مصداق "الولد سراًبیه" خواهد بود یعنی فرزندی را از پدری که خود خواهد داشت اما اگر اصل و نسب نیکو باشد ولی اخلاق و رفتار مخالف آن باشد این نسبت مجازی و غیر واقعی و مصداق آیه "انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح" خواهد بود که در آن آیه خداوند به حضرت نوح می فرماید که فرزندی تو اگر



چه اصل و نسب نیکو دارد ولی چون عمل غیر صالح انجام داده است لــــــذا نمی تواند به تو منتسب باشد و این نسبت او ظاهری و غیر حقیقی است .

س ۴۰ : ( هذَه ) اشاره به استدلالی است که در آیه مبارکه " و ترى الارض هامدة ... " موجود می باشد و منظور از "آیه" نیز همین مطلب است و ( صریح و ضحیح ) نیز کنایه از صدای اعتراض هر معترض است و در کل، هیکل مبارک می فرمایند هر کس که معتقد است که باید دارای شرافت اصل و نسب باشد تا بتوان اصیل و معتبر او را شمرد، این آیه قرآنی پاسخ او خواهد بود و صدای هـــــــر مخالفی را قطع خواهد کرد زیرا آیه به صراحت می فرماید که از زمین مرده و بی آب و علف، انواع نباتات و گیاهان روئیده می شوند .

س ۴۳ : در ادامه همان استدلال مبارک که اصل و نسب ملاک اعتبار نیست تمثیلی دیگر می آورند که صدف جایگاه و محل پرورش دُرّ و مروارید است در حالی که اوصاف این دو با یکدیگر متفاوت است . عبارت " و قد تباینتا الاوصاف " یعنی صدف بالنسبه به دُرّ و مروارید بسیار حقیر و بی ارزش است و مروارید از لحاظ درخشندگی و تلالو و ارزش و قدر و قیمت با صدف که در واقع پدر و اصل و نسب او به حساب می آید بسیار متفاوت است و یا معدن گوهر و سنگهای قیمتی مثل طلا و نقره و غیره سنگهای محکم و صخره های زمین سخت می باشند و لسی ارزش آنها با یکدیگر بسیار متفاوت است .

س ۴۴ : " الصافنات الجیاد " به معنی اسبهای تیزرو و از نژاد خوب می باشند و " اصائل " نیز تأکید آن را می نماید یعنی اسبهای تیزرو و اصیل و از نژاد عالی و برتر . هیکل مبارک در این بیان در ادامه بحث شرافت اصل و نسب می فرمایند که در مورد اسبهای اصیل می توان نظر به نژاد آنها نمود و استدلال کرد که چون نژاد آن اصیل بوده است پس خود این اسب نیز اصیل است و همین اصالت نژاد برای اثبات اصالت او کافی است یعنی نمی تواند اسبی از نژاد پست ، اسبی اصیل شود . پس برای ارزش گذاری آنها باید اصل و نسب و نژاد آنها را در نظر گرفت اما مظاهر وحی و مطالع الهام این گونه نیستند تا بگوییم که اگر از فلان نژاد و اصل و نسب نباشد نمی تواند پیامبر باشد .

س ۴۴ : اثبات خوارق عادات . زیرا قاعده خداوند برای خلقت عقد نطفه در رحم است اما حضرت مسیح برخلاف این قاعده و قانون متولد شد لذا نباید عادات مستمره بین مردم میزان امرالله قرار گیرد .

س ۴۵ : " اخراک " و " اولاک " یعنی مبدا و معاد . کنایه از تمام امور بشر .

س ۴۷ : نیاکان آنان و شکوه و مفاخرشان تاریکی شب را آنچنان به روشنایی روز  
مبدل نمود که سفتن مهره‌ها را در دل شب هم میسر ساخت .  
این بیت به‌عنوان تأییدی بر مطلب قبل که دال بر عظمت‌شان و مقام مناسب  
حضرت بهاء‌الله می باشد آورده شده است .  
مراجع ضمیر " هم " در بیت موجود نیست و منظور کسانی هستند که دارای نیاکان  
با عظمت و مجد بوده‌اند .

س ۴۹ : جار و مجرور ( کالشمس ) متعلق به شبه‌فعل ( معروف ) است .  
از آنجا که بهترین راه شناخت آفتاب نگرستن به آن است لذا نیازی به  
استدلال به غیر خود ندارد و به عبارت دیگر خورشید به خودش شناخته می شود و  
هیکل مبارک می فرمایند که مظهر امر " جمال مبارک " به نفس مقدس خود  
شناخته می شوند نه به چیزهای دیگر، همانند خورشید .

س ۵۱ : آیه قرآن به این معناست که بنده مومن از مشرک بهتر و برتر است حتی  
اگر زیبایی و ثروت و قدرت و اصل و نسب آن مشرک شما را به تعجب وادارد و  
هیکل مبارک به این آیه استناد می فرمایند که علی رغم اینکه بندگان و  
برندگان از نژاد پایین هستند ولی اگر مومن باشند یعنی دارای اخلاق نیکو  
باشند از مشرکین با تمام جمال و کمال ظاهری برتر هستند و این خود دلیلی  
است بر اینکه اصل و نسب ملاک اعتبار نیست .

س ۵۲ : " هذه " اشاره به اهمیت دادن به خصوصیات ظاهری از قبیل نژاد و قدرت و  
جمال واصل و نسب و غیره و آنها را اصل و ملاک دانستن است .

### هفته دوازدهم

س ۲ : شارق

س ۸ : در بیت قبل نقش شعرا و در این بیت وضعیت علما را ذکر می کند و می گوید که  
عالم این قوم تمام سعی خود را به کار می بندد تا آنچه را که خداوند بسا  
دست آفرینش خود ساخته است منهدم و نابود کند و در این کار خود بسیار هم  
ماهر و باتجربه است که تلویحا اشاره به انحراف دین از مسیر اصلی خود  
یعنی طریق محبت و وفا و مهربانی به عموم می باشد .

س ۱۹ : منظور از " بنا " در این بیت اعتقاداتی است که با فکر بشری به وجود می آیند .  
یعنی اعتقادات ساخته شده توسط فکر بشری باطل کننده اعتقادات قبلی هستند  
این است که عده‌ای جسم را فدای روح می کنند که این عصیان امر پروردگار

است و گروهی دیگر شوه و ن روح را قربانی جسم می کنند یعنی امروز معتقدند که باید زاهد شد، ریاضت کشید و هیچ گونه توجهی به جسم نداشت حتی می توان آن را در پای بتها به اشکال دیگر قربانی کرد و روز دیگر به کلی روح را منکر می شوند و اصالت را به جسم و تن پروری و عیش و نوش لذت دنیوی می پردازند و چون این اعتقادات ساخته دست بشر و ناشی از جهل او هستند این گونه افراط و تفریط ها حاصل می شود در صورتی که اصول امرالله و دین خدا در تمام ادوار یکسان و واحد است.

س ۲۱: یعنی آیا کسی که مالک چیزی نیست حق دارد و می تواند آن را آزاد سازد.

#### هفته سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

س ۲۹: می فرمایند زیرا حضرت محمد از بین اعراب برانگیخته شد و لسان قومش هم عربی بود در حالی که حضرت اعلی در بین قومی مبعوث شدند که عربی نمی دانستند و در ضمن حضرت محمد در سن ۴۰ سالگی مبعوث شد در حالی که حضرت اعلی در هنگام اظهار امر ۲۴ سال داشتند.

س ۳۳: به دو گروه ضمیر "هما" راجع است یکی گروه مؤمنین و متوکلین علی الله و دیگر گروه محتجبین از خداوند و آیات او.

س ۳۵: منظور از (نور) ایمان افراد به مظهر ظهور است تا زمان ظهور بعد. منظور از (نار) اعراض افراد مؤمن به ظهور قبل از ظهور بعد می باشد. پس اگر کسانی که به ظهور قبل مؤمن بوده اند ظهور بعد را انکار کرده و به او ایمان نیاورند نور آنها به نار تبدیل می شود.

س ۳۸: ایمان به نفس مقدس حضرت اعلی مورد قبول بود و ایمان تمام نفوس معلق به قبول حضرت اعلی بود و حضرت اعلی می فرمایند در ظهور من بظهره الله نیز هیچ چیز اعم از شهداء و حروف حی و کتاب بیان و احکام آن و غیره نبایند مانع قبول امر او باشد همان گونه که در ابتدای ظهور حضرت اعلی هیچ یک از اینها موجود نبود در هنگام ظهور من بظهره الله نیز همه اینها بایند فراموش شوند.

#### هفته شانزدهم و هفدهم

س ۴: "حزون" جمع کلمه "حزن" و به معنی زمین سخت و بلند و "الحیا" در اینجا به معنی باران است و مفهوم بیان این است که ابر بخشش و کرم بر فراز زمین

قرار گرفت و باران آن کوهها و تپهها را زنده و سرسبز و خرم کرد.

س ۳: مرجع ضمیر "ها"، "النفخة" در "النفخة الاولى" می باشد یعنی به دنبال نفخة اولی، نفخة دیگری که نفخة حیات بود آمد که نفخة اولی باعـث انصاق من فی الارض و السماء شد و نفخة ثانی که نفخة حیات بود باعـث قیام اموات از قبور اجسادشان شد.

س ۴: "واو" از نوع استینافیه است و جمله ندایی "یا قیوم الارض و السماء" مربوط به جمله قبل است و نمی توان "البهاء الساطع" را منادا و عطف به "قیوم" دانست.

س ۵: فاعل فعل "یفیض" ضمیر مستتر "هو" و مرجع آن کلمه "البهاء" می باشد.

س ۶: "المسجد الاقصی" عبارت "بارک الله حوله" تضمینی از آیه ۱ سوره بنی - اسرائیل است که می فرماید: "سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا"

س ۷: "المبشرة" عطف به "المویدة" و صفت دوم برای کلمه جامعہ و تحقیقت لامعه و رکنونت با هره می باشد.

"شارق" عطف بیان "شمس" یا "بدر" و مجرور می باشد.

"الشجرة" نیز عطف به "المبشرة" می باشد. مفهوم این قسمت بطور کلی این گونه است که نور ساطع از فیض رحمانی بر کلمه جامعہ علیا فیض می رساند، کلمه ای که به شدید القوی موید و بیه طلوع شمس الضحی مبشر است و شجره مبارکه ای است که اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است.

س ۸: "واو" عاطفه است و فروع را به "الكلمة" عطف می کند یعنی نور ساطع از فیض رحمانی بر کلمه جامعہ علیا یعنی همان شجره مبارکه که ریشه اش ثابت و استوار و شاخه هایش در آسمان است و همچنین بر فروع و اصول و افنان و اوراق و ازهار و اثمار آن در جمیع مراتب و شوء و ن فیض می رساند.

س ۹: "الحمی" یعنی "قرقگاه" و در اینجا منظور درک مفاهیم عمیق الهی نظیر تفسیر "باء" بسم الله می باشد و به سائل خطاب می فرمایند که تو قصد ورود به این قرقگاه را داری و گرد آن می گردی و در این امر حیرت زده ای.

س ۱۰: در دل با خداوند مناجات می کردند و این امر اشاره به مطلب بعد است یعنی آنچه که آنها با صوت خفی ندا می کردند عبارات بعد است یعنی "رب اکشف القطایب الموفق المحیی الممیت"

س ۱۱: ذوی القربی، منتسبین و خویشاوندان همان اشخاصی هستند که به حضور حضرت

بهاء الله مشرف شده اند.

س ۱۲ : مرجع ضمیر " هم " همان ( ذوی القربی ) است که همچنان که از فحواى بیان مبارک مستفاد می شود آنها در دام ناقضین گرفتار شده بودند و آن رجال تقاضای بخشش ذوی القربی را می نمایند و مناجات می کنند که ای خداوند آنها نسبت به جمال مبارک دور افتاده اند و چون نمی توانند به حضور مبارک مشرف شوند و مستقیماً کسب فیض کنند لذا در دام ناقضین گرفتار آمده اند و معنی الواح مبارکه را که در واقع فصل الخطاب در بین بندگان است را دریافتند.

س ۱۳ : الضعفاء

س ۱۴ : یعنی تفسیر و تأویلی که سرچشمه آن هدایات و راهنماییها و دلالات الهی است و به چشمه وحی و تنزیل متصل است.

س ۱۵ : گروهی از مومنین که شرح آنها در پاراگراف قبل آمده است حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده و از هیکل مبارک تقاضا کرده اند که از حضرت بهاء الله تمنای بیان معانی سورة الفاتحه را بنمایند ولی حضرت بهاء الله این امر را به عهده حضرت عبدالبهاء نهاده ایشان را مامور فرمودند که این مهم را انجام دهند و حضرت عبدالبهاء می فرمایند که هر چه من در این باره بنویسم در واقع کلماتی است که حضرت بهاء الله بر قلم من جاری می سازند تا ثابت شود که گنجشک ضعیف هم می تواند به قدرت الهی در فضای عقاب بلند پرواز طیران کند یعنی اگر تأیید شامل شود حتی افراد ضعیف هم می توانند به مدارج بلند علم و عرفان فائز شوند.

س ۱۶ : " ما " در " ما یجریه " می باشد.

س ۱۸ : حرف اول از اسم اعظم یعنی " باء " " بهاء الله " و حرفی است که بسم الله الرحمن الرحیم با آن شروع شده است. مرجع ضمیر " ها " در " فیها " " البسمة " می باشد.

س ۱۹ : یعنی قوم حرف الف را در بین " باء " و " سین " مقدر و محذوف گرفتند و این از نادانی آنها بود زیرا درک نکرده بودند که حرف " باء " دارای جامعیت و کاملیت مطلق است و تمام معانی کلیه مندمج در حروفات عالیات و کلمات تامات در بطن این حرف مجید مستتر است.

س ۲۰ : این بیان در ادامه بیانات قبل و در پاسخ به کسانی است که " الف " را در " بسم الله الرحمن الرحیم " محذوف و مقدر می دانند و هیکل مبارک

می فرمایند که اگر این گونه است پس چرا در این آیات " الف " ظاهر شده است.

س ۲۱: یعنی منظور از نقطه " زیر باء " همان الف لینه است که حقیقت باء می باشد.

س ۲۲: یعنی شکر خدایی را که دیباچه خلقت را با نام حضرت بهاء الله زینت داد

نقطه نشانه " باء " است و هنگامی که " باء " و " هاء " و " الف " را با

یکدیگر مجتمع کنیم اسم اعظم یعنی " بهاء " حاصل می شود و منظور از «بلا -

اشباع» این است که حروف را بصورت غیر اشباع در نظر بگیریم یعنی " هاء " را

به صورت ( ه ) و " الف " را بصورت ( ا ) و منظور از «بلا انشاق» یعنی این

حروف جدا از یکدیگر نباشند بلکه به هم متصل و تشکیل یک کلمه را بدهند

در این صورت اجتماع این حروف کلمه " بهاء " را تشکیل خواهد داد.

س ۲۳: " ذلک المنادی " اشاره به سید کاظم رشتی و " هذه الخطبة " اشاره به خطبه

قصیده لامیه و " هذه المراجعة " اشاره به تصریح اسم اعظم در کلام سید کاظم

می باشد.

س ۲۴: مرجع ضمیر " هم " " منتسبین بالعلم " و " منتسبین الی ذلک المنادی "

می باشد. آیه قرآن خطاب می کند که ای محمد گمراهان را تو نجات نمی دهی

بلکه این خداوند است که هر که را بخواهد هدایت می کند و ارتباط آن با

بیان مبارک این است که با وجود اینکه در کلام سید کاظم به صراحت و وضوح

به اسم اعظم اشاره شده است و سید کاظم به وضوح مردم را به نام مبارک

حضرت بهاء الله هدایت کرده است ولی آنها متوجه نشدند یعنی هدایت گمراهان

به وسیله سید کاظم نمی باشد بلکه اگر خداوند بخواهد آنها هدایت می شوند و

اگر اراده خداوند نباشد حتی با واضحتترین کلمات هم کسی هدایت نمی شود.

س ۲۵: یعنی به همین مقدار از توضیحات بسنده می کنیم و از این موضوع در همین

حد می گذریم یا در باره این موضوع بیش از این چیزی نمی گوئیم و بقیه آن

را به زمان دیگری موکول می کنیم.

س ۲۶: سوره «برائت» یا سوره «توبه» سوره نهم قرآن و تنها سوره ای است که با

" بسم الله الرحمن الرحيم " ابتدا نشده است و هیکل مبارک می فرمایند حتی

این سوره هم که با " بسم الله " شروع نشده است باز با کلمه " براءة " که

حرف اول آن همان " باء " است ابتدا شده است نه با حرف دیگری و این امر به

دلیل جامعیت و کاملیت این حرف عظیم است.

س ۲۷: " شفة " به معنای لب است و حرف " ب " یکی از سه حرفی است که با فشار لب و

باز شدن دو لب باز یکدیگر آدا می شود لذا مراد از گشوده شدن و باز شدن

لبهای مخلصین همان تکلم کردن و حرف "باء" را ادا کردن می باشد.

س ۲۸ : منظور از " هذا الحرف " حرف " باء " و مرجع ضمیر " واو " در " فابتداء وا " همان " خلق " می باشد. به این صورت که هنگامی که در یوم " السمیت " یعنی مبدأ تکوین و ابداع، خداوند خلق خود را مخاطب قرار داده فرمود: *آیا من پروردگار شما نیستم* آنها در جواب گفتند " بلی " یعنی اولین کلمه‌ای که از دهان خلق بیرون آمد " بلی " بود که با حرف " باء " آغاز می شود.

س ۲۹ : یعنی زاینکه اولین کلمه‌ای که از فم مخلصین و السن موحدین خارج شد *با* حرف " باء " شروع شده بود خود دلیل بر این است که این حرف خصوصیتی دارد که هیچ کلامی قادر به وصف آن نیست. یا اینکه به وسیله حرف " باء " مطالبی بیان می شود که به وسیله هیچ کلامی نمی تواند بیان شود.

س ۳۰ : در عبارت " الست بریکم " حرف " ا " از حروف استفهام و فعل " لست " از افعال ناقصه می باشد که اسم آن ضمیر بارز " ت " و خبر آن جار و مجرور " بریکم " می باشد. اما حرف " باء " در اینجا زائد است و لذا در واقع خبر " لیس " در اینجا " رب " می باشد. پس حرف " باء " به خبر " لیس " متصل شده است.

س ۳۱ : ممکن است اشاره به اسم اعظم باشد یعنی " *آیا نیستم من بهاء الله*، پروردگار شما " و یا شاید منظور این باشد که " باء " را به هر شکل باید یاد کرد و ذکر نمود حتی در جایی که علی الظاهر نیازی به آن نیست و جزء حروف زائده است یعنی به ظاهر اگر هم نمی آمد در مفهوم خللی حاصل نمی شد.

س ۳۲ : یعنی آن دانشمند بصیر گفت که هیچ چیز را مشاهده نکردم مگر آنکه " باء " را بر او نوشته یافتیم پس " باء " از جانب خداوند هم نشین و صاحب همه موجودات است و در تمام آنها موجود می باشد و به این ترتیب حق اظهار می دارد و اثبات می کند که قوام و قیام و ظهور هر شیء و هر موجودی به من است. " الباء " مبتدا و " المصاحبة " خبر می باشد و " ای " حرف تفسیر است که جمله قبل را به وسیله جمله بعد تفسیر می کند.

س ۳۳ : به وسیله " باء " عالم وجود ظاهر شد و به وسیله نقطه، عابد از معبود جدا گردید و نقطه زیر باء برای جدا کردن و تمیز عابد از معبود است و این نقطه همان وجود بنده است از آن جهت که اقتضای حقیقت عبودیت را می نماید.  
(اختیاری)

س ۳۴ : سید کاظم رشتی در شرح قصیده در باره آیه " *الله نور السموات و الارض* "

می فرماید که در این آیه لفظ "نور" به کسی اطلاق شده است که او علت نور است یعنی به وجود آورنده آن، نه خود آن و در ادامه برای بیان علت این امر می فرماید که زیرا کسی که در مقام الوهیت ظاهر می شود اسم اعظم است یعنی "بهاء" و لفظ "بهاء" به معنی نور است پس می توان گفت که خداوند با کسی که در مقام الوهیت ظاهر می شود نور است.

س ۳۵ : ضمیر "هما" اشاره به دو نفر یعنی ابو عبدالله جعفر (امام جعفر صادق (ع)) و محمد (امام محمد باقر (ع)) دارد.

س ۳۶ : منظور از "هذا التصريح" قول امام جعفر صادق در تفسیر البسملة است که می فرماید (النباء بهاء الله)

س ۳۷ : زیرا تمام کتب الهی با حرف "ب" شروع می شود و بر طبق تفسیر امام جعفر صادق منظور از "بهاء" در این مقام "بهاء الله" است و چون "بهاء" همان اسم اعظم است پس ثابت می شود که اسم اعظم عنوان جمیع کتب الهیه است.

س ۳۸ : منظور اسم اعظم است یعنی لوح محفوظ هم با اسم اعظم شروع می شود یعنی لوح محفوظ هم با حرف "باء" که نشانه "بهاء" است ابتدا می گردد.

س ۳۹ : اسم کان ضمیر مستتر "هو" و مرجع آن "اسم اعظم" می باشد.



## هفته اول

- ۱ - " فتعالی من ... " ص ۱ س ۶ : بلند و عظیم است این سلطنت باشکوه .
- ۲ - " و تشهد آیات ربک ... عن الایصار " ص ۱ س ۱۵ : و آیات پروردگارت را در این روضه مبارکه مشاهده کنی، روضه‌ای که خداوند در آن چیزی را مقدر کرده که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده است زیرا از نظرها پنهان و از چشمها مخفی است .
- ۳ - " و الایصار ضربت علیها غشاوة من النار " ص ۱ س ۱۹ : و بر چشمها پرده‌ای از آتش زده شده است . با چشمها را پرده‌ای از آتش کور کرده است .
- ۴ - " و هی معدبة ... ربها " ص ۱ س ۲۹ : و او ( روح انسانی ) به جهت احتجاب از پروردگارش در عذاب است .
- ۵ - " لعمری لو ... الا هو " ص ۲ س ۱۸ : به جانم سوگند که اگر راتحة وفایی بسه مشام می رسید کلمه‌ای را به تو القاء می کردم که اگر آن را بشنوی در هوایی پرواز می کنی که از صدای وزش بادها پیش‌انداز " لا اله الا هو " را می شنوی .
- ۶ - " و انه لو یعید ... فیما اراد " ص ۲ س ۲۸ : و البته اگر خداوند بخواهد همه اسماء را در یک اسم و همه نفوس را در هیأت یک نفس بازگرداند و رجعت دهد البته قادر خواهد بود و او مقتدر و تواناست و این عود و بازگشت و رجعت، به فرمان او در هر آنچه که او اراده کند و بخواهد انجام می پذیرد و محقق خواهد شد .
- ۷ - " فانظر فی یوم القیامة ... من الموقنین " ص ۳ س ۵ : در روز قیامت بنگر که اگر خداوند بر کمترین نفوسی که به خداوند ایمان آوردند حکم اول موء من بسه بیان را نماید در آن شک مکن و موقن باش .
- ۸ - " فاعلم بان الله ... لانهایه لها " ص ۴ س ۹ : بدان که برای خداوند بی نهایت عالم است که هر یک از آن عوالم هم بی نهایت وسعت دارند .
- ۹ - " ولو یكون العالم ... یظهر من بعد " ص ۴ س ۱۲ : و اگر عالمی که مشاهدات تو در آن بوده است همین عالمی باشد که در آن به سر میبری پس لازم است که آنچه در خواب دیدی در همان لحظه که آن را در خواب می بینی در این عالم هم موجود باشد حال آنکه در خواب چیزی را می بینی که در این عالم وجود ندارد و بعداً ظاهر می شود .

## هفته دوم

- ۱ - " و حضرتکم ... متشابهة " ص ۵ س ۱۹ : و شما آگاهید که آیاتی که مربوط به روز قیامت و شروط آن است تماماً جزء آیات متشابهات هستند .
- ۲ - " لان النقل ... ادراکاته " ص ۶ س ۴ : زیرا معانی و مفاهیم نقل را فقط عقل ادراک می کند و حال که ادراک عقل ضعیف و برهانش ناقص و خطایش واضح و اشتباهات فراوان می باشد پس چگونه استنباط و ادراکاتش می تواند صحیح و عاری از خطا باشد .
- ۳ - " فاذا حصل ... المكاشفة و الشهود " ص ۶ س ۸ : پس چون این حالت و این کیفیت در قلبی از قلوب حاصل شود از کجا بداند که این حال از الهامات ربانی است یا وسوسه های شیطانی ، بنا بر این بجز میزان مکاشفه و شهود میزان معتبر دیگری باقی نمی ماند .
- ۴ - " فقال مسألة ... مثل الاول " ص ۶ س ۱۵ : پس گفت مسئله ای که سی سال پیش آن معتقد بودم در این لحظه و این ساعت با برهانی روشن و قاطع بر من ثابت شد که حقیقت امر برخلاف آن چیزی است که من به آن اعتقاد داشتم پس گریستم و با خود گفتم که شاید این حقیقت که امروز بر من مکشوف شد نیز مثل همان مطلب قبلی باشد ( و بعد از مدتی بطلان آن آشکار می شود) .
- ۵ - " بل انما زمن ... فی آن واحد " ص ۷ س ۵ : بلکه مدتی مفروض است که زمانی طولانی را شامل می شود مثل روز قیامت که در آیات و روایات آمده است که مدت آن پنجاه هزار سال است حال آنکه در یک دقیقه مانند یک چشم برهم زدن بلکه کمتر از آن تمام شد اما حوادث و اتفاقات و اموری که تحقق آنها جز در مدت پنجاه هزار سال ممکن نبود تماماً در آن لحظه کوتاه واقع شد و اتفاق افتاد .
- ۶ - " هذا بیان ... ایجاز اللفاظ " ص ۷ س ۱۵ : و این بیانی است کوتاه و مختصر ولی شگفت آور و قانع کننده و محکم و تام برای کسی که معانی را با الفاظ کوتاه و مختصر دریابد و ادراک کند .

## هفته سوم و چهارم

- ۱ - " اعلّموا أنّکم ملاقوه یوم القیامة " ص ۸ س ۱۲ : بدانید که شما در روز قیامت از ملاقات کنندگان او خواهید بود .
- ۲ - " و رأیته ... لم أره " ص ۸ س ۱۶ : و دیدم و شناختم او را آنگاه او را پرستیدم و عبادت کردم و من هرگز پروردگاری را که نبینم عبادت نمی کنم .

۳ - " و هو اذا ... عباده المکرمین" ص ۸ س ۱۴ : و آن دلیل این است که اگر ما فرض کنیم که در عالم شهود و عیان امکان دیدار خداوند نمی باشد پس آن نعمت خاص خداوندی که در جنت لقا بندگان ارجمند خود را به آن مخصوص گردانیده است چیست ؟

۴ - " و حیث ان ... بالاصفیا " ص ۸ س ۲۹ : و از آنجا که بهشت مقام مشاهده و لقا است لذا فرمود ( موسی ) پروردگارا خود را به من بنمای تا تو را ببینم پس از جانب خداوند به او خطاب شد که این موهبت که مختص اصفیاء است فقط در روز قیامت میسر است .

۵ - " فان للحقیقة ... الشوه ون" ص ۹ س ۶ : البته حقیقت کلیه و هویت لاهوتیه در همه مراتب و مقامات و شوه ون، ظهور و بروز دارد .

۶ - " و الحال ... آلاف" ص ۱۱ س ۳ : حال آنکه هر یک از آنان هزاران برابر کره زمین می باشند .

۷ - " فاذا ثبت ... الالهیه" ص ۱۱ س ۵ : پس چون ثابت شد که میزان حس که قویترین آنها قوه باصره است ناقص و برهان آن مختل و ضعیف است پس در شناخت حقائق الهیه چگونه می توان بر آن اعتماد کرد .

۸ - " فاذا کان ... الحقیقه" ص ۱۱ س ۱۸ : پس چون اصل یعنی میزان عقل، مختل و ناقص باشد چگونه ممکن است نقل که با عقل سنجیده می شود مطابق حقیقت باشد .

#### هفته پنجم و ششم

۱ - " لان الجزئیات ... اعظم منها" ص ۱۳ س ۲۱ : زیرا جزئیات نسبت به امور جزئی تر کلی هستند و کلیاتی که در نظر محتجبین بسیار بزرگ و پراهمیت می نماید نسبت به حقایق و کاشنات عظیمتر و مهمتر در حکم جزئیات هستند .

۲ - " و ان الاجسام ... الا جسما" ص س : و اجسام آسمانی که اجرام را احاطه کرده اند نیز از حیث لطافت و سیلان و وزن با یکدیگر متفاوتند ولی خلا محال است زیرا هر ظرف ناگزیر مظروفی دارد و مظروف نیز چیزی جز جسم نمی باشد .

۳ - " و هذا ... جامدة" ص ۱۵ س ۲۸ : و این واضح است که شناوری جز در اجسام مایع و نرم و سیال متصور نمی شود و در اجسام جامد و سخت محال است .

۴ - " و رتب زیجاً ... سائر الامم" ص ۱۶ س ۱۶ : و جدولی بر اساس حرکت خورشید و سکون زمین ترتیب داد و قانون او شهرت یافت و به سبب تسلطی که رومیان بر سائر ممالک داشتند جدول نجومی او در همه جا منتشر شد و شیوع یافت .

پاسخنامه مجموعه تمرینات قسمت الف و قسمت ب جزوه عربی ۵

مجموعه تمرینات هفته اول

الف

- (۱) کَلَّ : فاعل، مرفوع (۲) قمیص : مفعول به قانی، منصوب (۳) وحده : حال (وحد) : حال، منصوب / ه : مضاف الیه (۴) نفحات : مفعول به، منصوب (نصب به کسره) (۵) مستوره : خبر کانت، منصوب (۶) تفاسیر : عطف به "شروح" که ابتدای مؤخر است، مرفوع (بدون تنوین زیرا اسم غیرمنصرف است) (۷) ظمناً : مفعول به شاتی، منصوب (۸) المكاشفات : فاعل، مرفوع (۹) لاهوتیه : صفت "روح"، مرفوع (۱۰) روح : ابتدای مؤخر، مرفوع (۱۱) ارواح : ابتدای مؤخر، مرفوع (۱۲) محمد : بسندل "الكلمة"، مجرور (۱۳) الروح : فاعل فعل نزل، مرفوع (۱۴) مثل : خبر ان، مرفوع (۱۵) نفس : مفعول به ثانی، منصوب (۱۶) هذان : نائب فاعل، مرفوع به حرف (الف) (۱۷) اول : خبر ان، مرفوع (۱۸) عرفان : عطف به ایمان، مرفوع (۱۹) الله : مستثنی، بدل از نائب فاعل "لا یری"، مرفوع (۲۰) کل : مفعول به، منصوب (۲۱) عمی : مضاف الیه، تقدیراً مجرور (۲۲) هذا : مضاف الیه، محلاً مجرور (۲۳) عوالم : اسم ان، منصوب (بدون تنوین زیرا اسم غیرمنصرف است) (۲۴) لانهاية : صفت برای عوالم، منصوب با تنوین، لانافیة غیرعامل (۲۵) لانهاية لها : مله "ما" است و محلی از اعراب ندارد. این جمله، جمله اسمیه است یعنی "لا"، لای نفی جنس است و "نهاية" اسم "لا" و "لها" خبرش ( "لها" متعلق به خبر محذوف موجود) ولی "لانهاية" در شماره ۲۴ فقط یک کلمه محسوب می شود (۲۶) نفس : مستثنی در کلام منفی تام که دو اعراب دارد - اول بدل از مستثنی منه که فاعل است (بنا بر این "نفس" مرفوع می شود) و ثانی به علت مستثنی بودن منصوب است. (۲۷) ازید : عطف به "سنة"، مجرور به فتحه (زیرا اسم غیرمنصرف است) (۲۸) هذا : خبر یکون، محلاً منصوب (۲۹) أن : مضاف الیه (اضافه به "مع") که در این حالت مفتوح الهمزه است. (۳۰) یکون : خبر ان، محلاً مرفوع (۳۱) اول : مرفوع، ابتدای مؤخر (۳۲) آخر : عطف به اول، مرفوع (۳۳) فرض : ابتدای مؤخر، مرفوع (۳۴) منزل : مضاف الیه، مجرور

ب

- (۱) یَخْلَصُ : ثلاثی مجرد، در بیان مبارک به معنی "پاک شدن" و "خلاص شدن" یعنی لازم مورد نظر است. (۲) یَلْبَسُ : باب افعال به معنی "لباس پوشاندن" (۳) یَقْرَأُ : ثلاثی

مجرد، مجزوم، فعل شرط (۴) يَنْشُرُ: ثلاثی مجرد، متعدی معلوم، به معنی "پراکنده کردن" و "نشر دادن"، مجزوم زیرا جواب شرط است (۵) اسْتَظْلِلُ: فعل امر "ظَلَّ" در باب استفعال به صورت فکّ ادغام آمده است (۶) تَسَاقَطُ: فعل مضارع، ثلاثی مزید (باب تفاعل) صیغه مفرد مؤنث غائب (تَسَاقَطُ) که یکی از "تاء"ها حذف شده و به واسطه لام تعلیل که "أَنْ" مقدره دارد منصوب شده است (۷) ضَرِبْتُ: ثلاثی مجرد، مجهول، و با توجه به عبارات "ضَرَبَ عَلِيٌّ أذنَ فلان" (فلانی را از شنیدن بازداشت) و "ضَرِبْتُ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةَ وَ الْمَسْكَنَةَ" (آنها خوار و نیازمند شدند) از بیان مبارک "و الابصار ضربت عليها غشاوة من النار" چنین مفهومی مستفاد می گردد: چشمها کور شدند، چشمها را پرده‌ای از آتش کور کرد (پوشاند) (۸) اِسْتَأْتَقُ: ماضی، مفرد مذکر غائب، از ریشه شاق (شوق) در باب افتعال (۹) يَحْصُلُ: ثلاثی مجرد، لازم، به معنی "حاصل می شود" یا "به دست می آید" (۱۰) تَبَدُّؤُ: مجهول ثلاثی مجرد به معنی "خلق می شوند" یا "آغاز می شوند" (۱۱) يُعَيِّدُ: متعدی معلوم از باب افعال (۱۲) بُدِّلَ: مجهول از باب تفعیل (۱۳) يَنْفِي: ثلاثی مجرد، متعدی معلوم، به معنی "نفی و انکار می کند" (۱۴) يَلْزَمُ: به معنای لازم می آید (۱۵) سَيَّرَ: ماضی از باب تفعیل، متعدی معلوم (۱۶) نَبِيٌّ: امر از باب تفعیل

### مجموعه تمرینات هفته دوم

#### الف -

- (۱) حقائق: مفعول به "احاطت"، منصوب (۲) فرط: فاعل "انبعث"، مرفوع (۳) الكلمة: عطف بیان "اشرف"، مجرور (۴) ظهور: مفعول مطلق نوعی، منصوب (۵) حضرة: مبتدا، مرفوع (۶) كل: مبتدا، مرفوع، خبرش متشابهة و جمله اسمیه "كلها متشابهة" خبر آن و محلاً منصوب است (۷) أَنْ: در محل رفع، فاعل لا یضفی، مفتوح - الهمزة (۸) حيث: مبنی بر ضم (۹) العقائد: مبتدا، "حيث" همیشه به جمله اضافه می شود که در اینجا جمله اسمیه است که غالباً خبرش محذوف است (۱۰) اربعة: خبر آن، مرفوع (۱۱) انواع: تمیز اعداد مفرد، جمع و مجرور با تنوین (۱۲) میزان: خبر برای مبتدای محذوف، مرفوع با تنوین تقدیراً "میزان الاول میزان حسی" (۱۳) حسی: صفت میزان، مرفوع منون (۱۴) اعظم: مبتدا، مرفوع بدون تنوین (اسم غیرمنصرف) (۱۵) ما: مفعول به ثانی، منصوب (۱۶) مدار: خبر لیس، منصوب (۱۷) معانی: مفعول به "لايستنبط"، منصوب (۱۸) العقل: مستثنی در کلام منفی غیر- تام، بدل از فاعل، مرفوع (۱۹) کیف: خبر مقدم، محلاً مرفوع (۲۰) استنبساط:

مبتدای مؤخر، مرفوع (۲۱) وساوس: عطف به "الهامات"، مرفوع بدون تنوین  
 (اسم غیرمنصرف) (۲۲) المکاشفة: بدل از فاعل محذوف، مرفوع (۲۳) الرّازی:  
 صفت "فخر"، منصوب (یا نسبت مشدد تلفظ می شود) (۲۴) سنة: تمیز ثلاثی،  
 منصوب (۲۵) الساعة: ظرف زمان، منصوب (۲۶) مسألة: مبتدا، مرفوع (۲۷) عمر:  
 به معنی "قسم" مبتدا و خبرش غالباً محذوف است (۲۸) مهلة: مفعول به، منصوب  
 (۲۹) الف: تمیز خمسين، منصوب (۳۰) عبارة: خبر هذا، مرفوع (۳۱) خمسون: خبر  
 ان، مرفوع به حرف (واو) (۳۲) عام: تمیز الف، مجرور (۳۳) ثمانية: اسم ان،  
 منصوب (۳۴) تسعة: خبر ان، مرفوع (۳۵) الحاملة: صفت ثمانية، مجرور (۳۶)  
 عظمتین: صفت قوتین، مجرور به حرف (یا) (۳۷) القوة: عطف بیان "ایجابیه"  
 مجرور (۳۸) هاتان: فاعل "اجتمعت" مرفوع به حرف (۳۹) الهوا: فاعل یرجع،  
 مرفوع (۴۰) تموج: فاعل یحصل، مرفوع منون

### بـ

(۱) اَبْتَهَلُ: مضارع، متکلم وحده (۲) یُنزِعُ: ثلاثی مجرد، متعدی معلوم (النقیاب  
 مفعولش) (۳) تَظْهَرُ: ثلاثی مجرد، لازم (الحقیقة، فاعلش) (۴) تَعْلَمُ: ثلاثی مجرد،  
 متعدی، صیغه مخاطب (۵) یُعَوِّلُ: باب تفعیل، متعدی معلوم به معنی "اعتمسب  
 می کند" ثلاثی مجرد آن به معنی "شناختند" با متن لوح مطابقت ندارد (۶) عَرَفَ:  
 ثلاثی مزید باب تفعیل، ماضی، متعدی معلوم به معنی "تعریف کرد (ند)" (۷) یُنْکِرُ:  
 در اینجا به معنی "شناخته نمی شود" یا "انکار می شود" آمده است لذا بصورت  
 مجهول ثلاثی مجرد یا باب افعال می تواند باشد ولی از آنجایی که مصدر "انکار"  
 در انتهای عبارت به کار رفته است بنا بر این صحیحتر است که مجهول باب افعال  
 گرفته شود. (۸) یُقِرُّونَ: اقرار و اعتراف می کنند، باب افعال، متعدی معلوم  
 (۹) سَبَحَتْ: ثلاثی مجرد به معنی "شنا کردن" در باب تفعیل به معنی ستایش کردن که  
 مطابق نیست. (۱۰) یَحْمِلُ: حمل می کند فاعلش "ثمانیه" است یعنی عدد هشت حمل  
 می کند (۱۱) یُبْرِقُ: برق می زند، ثلاثی مجرد. در کتاب لغت بصورت "برق البرق"  
 استفاده شده است. (۱۲) یَحْضُلُ: حاصل می شود" یا "به وجود می آید"، ثلاثی مجرد

مجموعه تمرینات هفته سوم و چهارم

### الفـ

(۱) الارض: بدل از بقعة، مجرور (۲) وادی: بدل از طور، تقدیراً مجرور (۳) طوی:  
 مضاف الیه وادی، تقدیراً مجرور (۴) سیناء: مضاف الیه (غیرمنصرف)، مجرور

- (۵) ظهور: مفعول مطلق نوعی (۶) الحسب: صفت محمد، مجرور (۷) مصباح: بدل  
 کینونة (۸) المجللة: صفت سبحات، مرفوع (۹) یوم: خبر کان، منصوب (۱۰)  
 الموعود: صفت یوم (۱۱) حقائق: مجرور به حرف جر (غیرمنصرف) (۱۲) المفردة:  
 صفت ورقا (۱۳) الذین: صفت نقباء یا بدل از نقباء، محلاً مجرور (۱۴) ملاقو: خبر  
 ان (رفع به واو). (ن) جمع به علت اضافه حذف شده است در اصل ملاقون بوده است  
 (۱۵) مَرُوقٍ: صفت حدیث به صیغه اسم مفعول، مجرور (۱۶ و ۱۷) اربعة عشر: هر دو جزء  
 مبنی بر فتح در مجمرع مضاف الیه برای لیلۃ (۱۸) قطعياً: حال (۱۹) الرویة:  
 مفعول سأل، منصوب (۲۰) مانعة: خبر "العصمة"، مرفوع (۲۱) هذا: محلاً مجرور به  
 حرف جر (۲۲) دلیل: مبتدای مؤخر (۲۳) امتناع: مبتدای مرفوع (۲۴) حقیقة:  
 خبر، مرفوع (۲۵) النعمة: مبتدای مؤخر، مرفوع (۲۶) عباد: مفعول به "اختص"  
 (۲۷) متیسرة: خبر مبتدای محذوف (الرویة) (۲۸) حیث: مبنی بر ضم، ظرف مکان  
 (۲۹) الخطاب: فاعل آتی (۳۰) المختصة: صفت المنحة و منصوب (خبر ان در "ان هذه  
 المنحة... در واقع جمله اسمیه "انما تتیسر... می باشد) (۳۱) ان: مفتوح -  
 الهمزة، خبر (۳۲) الظهور: اسم ان (۳۳) مجال: خبر ان، در اصل مجالی بوده است  
 (۳۴) امکانات: مبتدای مرفوع (۳۵) الصفة: مبتدای مرفوع (بعد از "حیث" همیشه  
 جمله می آید یعنی "حیث" همیشه به جمله اضافه می شود حال اگر این جمله، یک  
 جمله اسمیه باشد غالباً خبر آن محذوف است) (۳۶) غیب: عطف به مستور (خبر دوم)  
 (مستور خبر "ذات" است) (۳۷) مقام: نائب فاعل یحرم (۳۸) اکثر: فاعل تتیسر  
 (۳۹) شرحاً: مفعول مطلق نوعی (۴۰) الان: ظرف زمان، مبنی بر فتح (۴۱) محیطة:  
 صفت رائحة (۴۲) المنجبة: صفت قلوب (۴۳) الثوب: مفعول به ینزع (۴۴) سبوح:  
 خبر برای مبتدای محذوف تقدیراً هو سبوح (۴۵) داخرة: مفعول به ثانی برای ظن  
 (۴۶) ناقصة: خبر ان (۴۷) سائر: مبتدای مؤخر برای خبر مقدم (هكذا) (۴۸) ما:  
 مبتدای محلاً مرفوع (۴۹) برهان: خبر، مرفوع (۵۰) کاف: صفت برهان (کافی بوده  
 است) (۵۱) میزان: بدل "اصل" و مرفوع (۵۲) میزانیه: مضاف الیه، مجرور (۵۳)  
 الوسائس: مبتدای مرفوع (۵۴) وسائس: خبر لعل مرفوع، غیرمنصرف بدون تنوین

### ب-

- (۱) رُقِمَ: با کلمه "من" همراه است، لذا به مفهوم "رقم زده شد" یا "نوشته شد"  
 می باشد، مجهول، ثلاثی مجرد (۲) بَشَّرَ: بشارت و مژده داد، باب تفعیل است. کسه  
 مطابقت ندارد ثلاثی مجرد آن، به معنی "خوشحال شدن" (۳) یُثَبَّتُ: اثبات می شود،  
 مجهول، باب افعال (۴) اُنْظُرْ: نگاه کنم، ببینم، متکلم وحده ثلاثی مجرد، مجزوم

- (۵) ظهور: مفعول مطلق نوعی (۶) الحسب: صفت محمد، مجرور (۷) مصباح: بدل  
 کینونة (۸) المجللة: صفت سبحات، مرفوع (۹) یوم: خبر کان، منصوب (۱۰)  
 الموعود: صفت یوم (۱۱) حقائق: مجرور به حرف جر (غیرمنصرف) (۱۲) المفردة:  
 صفت ورقا (۱۳) الذین: صفت نقباء یا بدل از نقباء، محلاً مجرور (۱۴) ملاقو: خبر  
 ان (رفع به واو). (ن) جمع به علت اضافه حذف شده است در اصل ملاقون بوده است  
 (۱۵) مَرُوْقِي: صفت حدیث به صیغه اسم مفعول، مجرور (۱۶ و ۱۷) اربعة عشر: هر دو جزء  
 مبنی بر فتح در مجمرع مضاف الیه برای لیلۃ (۱۸) قطعياً: حال (۱۹) الرویة:  
 مفعول سأل، منصوب (۲۰) مانعة: خبر "العصمة"، مرفوع (۲۱) هذا: محلاً مجرور به  
 حرف جر (۲۲) دلیل: مبتدای مؤخر (۲۳) امتناع: مبتدای مرفوع (۲۴) حقیقة:  
 خبر، مرفوع (۲۵) النعمة: مبتدای مؤخر، مرفوع (۲۶) عباد: مفعول به "اختص"  
 (۲۷) متیسرة: خبر مبتدای محذوف (الرویة) (۲۸) حیث: مبنی بر ضم، ظرف مکان  
 (۲۹) الخطاب: فاعل آتی (۳۰) المختصة: صفت المنحة و منصوب (خبر ان در "ان هذه  
 المنحة... در واقع جمله اسمیه "انما تتیسر... می باشد) (۳۱) ان: مفتوح -  
 الهمزة، خبر (۳۲) الظهور: اسم ان (۳۳) مجال: خبر ان، در اصل مجالی بوده است  
 (۳۴) امکانات: مبتدای مرفوع (۳۵) الصفة: مبتدای مرفوع (بعد از "حیث" همیشه  
 جمله می آید یعنی "حیث" همیشه به جمله اضافه می شود حال اگر این جمله، یک  
 جمله اسمیه باشد غالباً خبر آن محذوف است) (۳۶) غیب: عطف به مستور (خبر دوم)  
 (مستور خبر "ذات" است) (۳۷) مقام: نائب فاعل یحرم (۳۸) اکثر: فاعل تتیسر  
 (۳۹) شرحاً: مفعول مطلق نوعی (۴۰) الان: ظرف زمان، مبنی بر فتح (۴۱) محیطة:  
 صفت رائحة (۴۲) المنجبة: صفت قلوب (۴۳) الثوب: مفعول به ینزع (۴۴) سبوح:  
 خبر برای مبتدای محذوف تقدیراً هو سبوح (۴۵) داخرة: مفعول به ثانی برای ظن  
 (۴۶) ناقصة: خبر ان (۴۷) سائر: مبتدای مؤخر برای خبر مقدم (هكذا) (۴۸) ما:  
 مبتدای محلاً مرفوع (۴۹) برهان: خبر، مرفوع (۵۰) کاف: صفت برهان (کافی بوده  
 است) (۵۱) میزان: بدل "اصل" و مرفوع (۵۲) میزانیه: مضاف الیه، مجرور (۵۳)  
 الوسائس: مبتدای مرفوع (۵۴) وسائس: خبر لعل مرفوع، غیرمنصرف بدون تنوین

### ب-

- (۱) رُقِمَ: با کلمه "من" همراه است، لذا به مفهوم "رقم زده شد" یا "نوشته شد"  
 می باشد، مجهول، ثلاثی مجرد (۲) بَشَّرَ: بشارت و مژده داد، باب تفعیل است. کسه  
 مطابقت ندارد ثلاثی مجرد آن، به معنی "خوشحال شدن" (۳) یُثَبَّتُ: اثبات می شود،  
 مجهول، باب افعال (۴) اُنْظُرْ: نگاه کنم، ببینم، متکلم وحده ثلاثی مجرد، مجزوم



چون جواب شرط "ارنی" است (۵) فَلَيَتَنَافَسِ : لام امر، امر غائب برای رفع التقاء ساکنین نیز "س" و "ال" کلمه بعد "س" کسره می گیرد. این عبارت تضمین آیه ۲۶ سوره مطلقین است. (۶) لَا تُدْرِكُ : ادراک نمی کند، باب افعال (۷) لَا يَحُورُّمُ : محروم نمی شود، مجهول، ثلاثی مجرد، نائب فاعلش "مقام" است (۸) اِكْتَفَا : کن، فعل امر، باب افتعال از ریشه "کفی" همزه اش وصل است (۹) نَادٍ : عطف به "اكتف" فعل امر از باب مفاعله از ریشه "ندا" (۱۰) أَحَى : عطف به "اكتسف" فعل امر از ریشه "حی" باب افعال همزه آن قطع، لام الفعلش حذف شده زیرا جزم فعل ناقص به حذف حرف علیه است. (۱۱) أَعْرَضَ : عطف به فعل "خذ" فعل امر، به معنی "عرضه کردن" و از باب افعال نیست زیرا معنی اش در باب افعال "اعراض کردن" است که مناسب جمله نیست. (۱۲) يَنْزِعُ : ثلاثی مجرد، متعدی، معلوم، "الشوب" مفعول آن است. (۱۳) يَزْنُونَ : از ریشه "وزن" که "واو" در مضارعش حذف شده است یعنی "می سنجند" (۱۴) لَا تُرْوِي : سیراب نمی کند، مضارع باب افعال از ریشه "روی" که متعدی و معلوم است و "الغلیل" مفعول به آن، ثلاثی مجردش لازم است (۱۵) يِعْتَمِدُ : مضارع مجهول به معنی "اعتماد می شود"، معلوم این فعل به معنای "اعتماد می کند" است که مطابقت ندارد (۱۶) لَا يُغْنِي : بی نیاز نمی کند، متعدی از باب افعال، ثلاثی مجردش به مفهوم لازم است (۱۷) يَنْتِجُ : ثلاثی مجرد از ریشه "نتج" مجزوم جواب شرط (۱۸) زِنٌ - زَنٌ - وَزَنٌ - يَزِنُ : که "واو" در مضارع و امر حذف شده است.

مجموعه تمرینات هفته پنجم و ششم

### الف -

(۱) مَبَادٍ : خبر و مرفوع در اصل مبادی بوده است (۲) مَثَلٌ : مبتدا برای "کمثل" مرفوع، جمله "مثلها... کمثل الحقیقة" در واقع یک جمله اسمیه است که محلاً خبر است برای "ان" (۳) الشَّوْءُ وَنُ : عطف بیان "هذه" و مرفوع، مبتدای مؤخر (۴) أَمْثَالٌ : مبتدا، مرفوع (۵) الْفِطْنُ : فاعل، مرفوع (۶) الْمَتَجَلَّى : مضاف الیه، تقدیراً مجرور (۷) الرَّبِّ : فاعل تعالی، مرفوع (۸) جِدَّةٌ : فاعل تشق، مرفوع (۹) الْأَسْتَارُ : مفعول به تشق (۱۰) مَوْسَسَةٌ : خبر کان، منصوب (۱۱) أَوْعَفٌ : مفعول به ثانی "تجد" غیرمنصرف بدون تنوین (۱۲) مَحْصُورَةٌ : خبر ان (۱۳) جَنُودٌ : مفعول به یعلم (۱۴) الْمَدَارَاتِ : مستثنی در کلام منفی غیرتام، بدل از مفعول به محذوف منصوب به کسره (۱۵) الْمُجَسَّمَةُ : صفت مریبا (۱۶) أَخْفٌ : مبتدا، مرفوع (غیرمنصرف) (۱۷) مِمَّاسٌ : صفت اجسام، مرفوع (۱۸) بَعْضُهَا : نائب فاعل مماس (شبه فعل) (۱۹) نَفُودٌ : مفعول به

تمنح (۲۰) التخلُّلُ: فاعل لا يعرضه (۲۱) ممتنعُ: خبر برای مبتدای محذوف یا عطف به خبر آن (۲۲) الارضُ: بدل "ها" که اسم آن است و منصوب (۲۳) سیارَةٌ: خبر آن مرفوع (۲۴) المسببةُ: صفت حرکت، منصوب (۲۵) الحاصلةُ: صفت کشفیات (۲۶) سنةٌ: تمیز عدد ماه، مجرور (۲۷) حکموا: خبر اکثر، محلاً مرفوع (۲۸) حکومتها: عطف به سلطه، مجرور (۲۹) الفارابیُّ: فاعل ترجم، مرفوع (۳۰) هذه: محلاً مجرور به حرف جر (۳۱) متحركة: خبر آن، مرفوع (۳۲) الدالةُ: صفت آیه، مجرور (۳۳) الالفُ: نایب فاعل حذفت، مرفوع (۳۴) صراحةً: اسم آن (۳۵) حركةٌ: مبتدای مؤخر برای "لها" جمله اسمیه "لها حركة" در محل خبر برای آن می باشد. (۳۶) هوا عسداً: عطف به دلایل، غیرمنصرف (۳۷) اعظم: خبر آن، غیرمنصرف (۳۸) تطبيقاً: تمیز اعظم، منصوب (۳۹) الکاشفُ: صفت جمال (۴۰) لسان: مجرور به حرف جر (۴۱) اشعتها: فاعل ساطعة، مرفوع (۴۲) اعظمُ: فاعل تزعزع، مرفوع

## ب

(۱) تَحَصَّرُ: این فعل دارای مفعول به و لذا متعدی می باشد و ثلاثی مجرد آن نیز به مفهوم "محاصره کردن" است (۲) تَسْوِجُ: معلوم، ثلاثی مجرد این ریشه به معنای "شنا کردن" و مناسب متن لوح می باشد (۳) تَسِيحُ: از ریشه "ساح" به معنای "گردش کردن" می باشد و ثلاثی مجرد آن در این بیان مناسب است زیرا منظور این است که ستارگان در آسمان می گردند و حرکت می کنند (۴) فَاسْتَدْلِلُ: فعل امر از ریشه "دل" در باب استفعال است که از شکل "فَاسْتَدَلَّ" فک ادغام شده و بصورت "فَاسْتَدْلِلُ" درآمده است (۵) لَاتُعْبَأُ: این فعل به صیغه مخاطب است یعنی به مخاطب لوح می فرمایند که شایسته است به حکایات و گفته ها اهمیتی ندهی و چون ثلاثی مجرد این فعل هم به معنای "اهمیت ندادن" است لذا می توان به همان شکل آن را به کار برد و از آنجا که عطف به فعل "أَنْ تَتَّخِذَ" است لذا منصوب به "أَنْ" ناصبه مقدر می شود (۶) هتک: فعل متعدی و به معنای "دریدن" و "پاره کردن" است و در این بیان هم مفعول متعدی مورد نیاز است زیرا می فرمایند که "متعالی است پروردگار مجید چه که حجابات را پاره کرد و سبحات را درید" و ثلاثی مجرد آن نیز به همین معناست (۷) حَوَّرَ: در اینجا در ادامه افعال متعدی "کشف، قطع، کسر" این فعل نیز متعدی و در باب تفعیل می باشد (۸) يُطِيرُنَّ: فعل مؤکد ثقیله می باشد و حرکت "راء" ضمه است که نشان از جمع غایب می باشد (۹) تَشَقُّ: این فعل متعدی است و مفعول به آن "الاستار" و فعل صیغه غایب است. ثلاثی مجرد این فعل در معنای متعدی آمده است در ضمن چون عطف به یطیرن است لذا منصوب می باشد.

(۱۰) اَئْمَرْتُ: باب افعال به معنای " بار داد " یا " میوه داد " (۱۱) يَظْهَرُ: در اینجا به معنی " ظاهر می شود " است لذا باید در ثلاثی مجرد و به صورت معلوم به کار رود (۱۲) لَاتَقْبَلُ: به معنی " قبول نمی کنند " یا " نمی پذیرند " زیرا فعل " لاتمنع " در جمله نیز به معنای منع نمی کنند یا مانع نمی شوند است و در ضمن کلمه " الخرق " نیز مفعول به " لاتقبل " است لذا باید بصورت متعدی استفاده شود اما " قبل " در باب افعال به معنای " روی آوردن " و در باب تفعیل به معنای دست بوسی و فقط در ثلاثی مجرد به معنای " پذیرش " و " قبول کردن " است (۱۳) اتَّبَعَهُ: از متن لُوح برمی آید که یک فعل ماضی است و در باب افتعال بودن آن هم که مشخص است (۱۴) أَلَفَ: این ریشه در ثلاثی مجرد و باب مفاعله به معنای انس گرفتن، دوست شدن یا معاشرت کردن است که مناسب متن نیست ولی در باب تفعیل به معنای " تالیف کردن " یا " نوشتن کتاب " آمده است و چون دارای مفعول به می باشد ( کتاباً ) لذا نباید معلوم و متعدی باشد (۱۵) رَتَّبَهُ: باب تفعیل از ریشه " رَتَّبَ " به معنی " ترتیب داد " آن را " (۱۶) لَمْ تَسْمَعْ: فعل معلوم است زیرا " آذان " فاعل آن است به معنی " شنیده آ " و ثلاثی مجرد " سمع " نیز چنین است (۱۷) تَوَجَّهْتَنِي: فعل مخاطب است زیرا می فرماید " تو مرا تاجدار کردی " یا " تو این تاج را بر سر من گذاشتی و باب تفعیل ریشه " تاج " به این معناست .

مجموعه تمرینات هفته هفتم

### الف -

- (۱) المتجَلَّل: صفت رب، منصوب (۲) سَطَوْتُ: فاعل احاطت (۳) أَوْهَنَ: صفت اذکمار (غیرمنصرف) (۴) كَلَّ: مفعول به یعدرون (۵) آیات: مفعول به، محلاً منصوب، لفظاً مجرور (۶) الأَمَالُ: فاعل خابت (۷) حمود: مفعول تری، منصوب (۸) انواراً: تمیز، منصوب (۹) الشمسُ: مبتدا، مرفوع (۱۰) افواهُ: اسم اصبح، مرفوع (۱۱) ضاحكاً: خبر اصبح، منصوب (۱۲) تلكَ: مفعول به اتَّخَذُوا (۱۳) زینةً: مفعول به ثانی (۱۴) المشیدُ: صفت بنیان (۱۵) مساعی: خبر، تقدیراً مرفوع (۱۶) الامینُ: مبتدا (۱۷) النقصُ: عطف بیان هذا مجرور (۱۸) النقصُ: فاعل (۱۹) هذا: مبتدای موه خیر (۲۰) انحراف: مبتدا، محلاً مرفوع (من زائده) (۲۱) الاحیاء: مفعول به (۲۲) نار: مفعول به، منصوب (۲۳) کتاب: مبتدا (۲۴) السائرون: فاعل (۲۵) هذا: مفعول به محلاً منصوب (۲۶) صبايَا: عطف به لوط، مضاف الیه تقدیراً مجرور (۲۷) ان: مجرور به حرف جر، مفتوح الهمزه (۲۸) اعتماد: اسم لا نفی جنس مبنی بر فتح (۲۹) ها:

مفعول به، محلاً منصوب (۳۰) نباء: حال منصوب، می تواند مفعول مطلق هم باشد  
 (ابنی نباء) (۳۱) محرکه: خبر آن (۳۲) مدخل: مبتدا (۳۳) متحرکان: خبر،  
 مرفوع به حروف (۳۴) المحرک: مبتدا (۳۵) مابینه: خبر حرکت (۳۶) الثانیة:  
 عطف به الاولى، منصوب (۳۷) معنی: مبتدا، تقدیراً مرفوع (۳۸) رب: خبر محرک  
 (۳۹) هذا: اسم آن (۴۰) انفسهم: مفعول به یظم (۴۱) مثل: مبتدای مؤخر، مرفوع  
 (۴۲) آخر: صفت مثل غیرمنصرف (۴۳) صَوَّرَ: صفت ریح (۴۴) مؤخر: مفعول به ثانی  
 تری (۴۵) الريح: خبر (۴۶) واضحاً: حال یا مفعول به ثانی

## ب

(۱) عَكَت: بالا رفتن یا بلند شدن، ثلاثی مجرد از ریشه "علا" (۲) خَفَقَتْ: (خفقت  
 رایة میثاقک علی صروح الشرف و المجد) "پرچم میثاقت بر کاخهای شرف و مجد تکان  
 خورد" از ریشه خفق، ثلاثی مجرد (۳) يَهُوُونَ: سقوط کردن و افتادن از ریشه "هوی"  
 ثلاثی مجرد (۴) سَخِرَ: با حرف جر (با) به معنای "سخره کردن" به کار رفته،  
 ثلاثی مجرد آن صحیح است (۵) عَمِيَتْ: کور شد از ثلاثی مجرد (عمی) (۶) قَرُبَتْ:  
 فعل لازم (نزدیک شدن) مناسب متن است پس ثلاثی مجرد صحیح است باب تفعیل آن به  
 معنای "نزدیک کردن" است (۷) لم يَقَعْ: از ریشه "وَقَعَ، يَقَعُ" مجزوم (۸) شرح:  
 شاد و خوشحال کردن که مجهول می شود تا مطابق "فرح" باشد که مطابق متن لـوـح  
 است از ثلاثی مجرد مناسب است (۹) أَحْيَوْهَا: حَيَّ در ماضی باب افعال (۱۰) يُطْفِئُ:  
 هم ثلاثی مجرد لازم می تواند باشد و هم مجهول از باب افعال (۱۱) حَيَّوْا: "بشتابید"  
 جمع "حَيَّ" که از اسماء فعل است (۱۲) رَأَتْ: ماضی مجرد از ریشه رَأَى (۱۳)  
 يَزْتَابُونَ: شک می کند - "راب" در باب افتعال (۱۴) لَاضِرَةٌ: "ضر زدن" که هم در  
 ثلاثی مجرد و هم در باب افعال به این معنی آمده پس هم "لَاضِرٌ" و هم "لَاضِرٌ"  
 می تواند باشد (۱۵) يُحَرِّفُونَ: به معنی تحریف و جابجا کردن است که در باب تفعیل  
 صحیح است (۱۶) يَبْكِي: به معنی "به گریه می اندازد" از باب افعال صحیح است  
 (۱۷) يَأْجِجُ: برافروختن آتش از باب تفعیل آمده است (۱۸) يَبْعَثُ: ثلاثی مجرد به  
 معنی "مبعوث می کند" (۱۹) فَأَنْصَفُوا: به معنی انصاف داشتن از باب افعال مطابق  
 متن لوح است (۲۰) اَعْلَمُوا: "بدانید" که از ثلاثی مجرد صحیح است زیرا در باب  
 افعال به معنای "آگاه کردن" آمده است (۲۱) كَتَبَ: "نوشته شده است" مجهول  
 ثلاثی مجرد مناسب است (۲۲) وَقَعَتْ: مجرد آن لازم است و مناسب متن (۲۳) أَخْبَرَ:  
 مجهول باب افعال تا مطابق افعال پیش از خود باشد (۲۴) دَوَّنتُ: از ریشه "دان"  
 در باب تفعیل که مجهول آن به معنای "تدوین و جمع آوری شد" مناسب است.

(۲۵) اَخْتَصِرَ: بخاطر وجود ضمیر متکلم وحده "ی" در "انی" این فعل تیز باید متکلم وحده باشد یعنی "بدرستی که من مختصر می کنم" (۲۶) اَمَالَ: باب افعال از ریشه "مال یمیل" یعنی "میل داد او را" یا "گرداند او را" (۲۷) نَوَّدَ: از ریشه "مد" به معنی "کشیدن" ولی چون در اینجا مفهوم "کمک کردن و امداد" است از باب افعال استفاده شده است (۲۸) اَبْهَتْ: عطفیه فعل "اَجَدُ" یعنی متکلم وحده و همچنین منصوب می باشد از ریشه "بَهَتْ" (۲۹) يَلْتَهُوا: باب افعال و منصوب بنسب حذف "ن" بخاطر "ان" مقدر در "حتی" یعنی از شبهات ناقضین برکنار مانند.

### مجموعه تمرینات هفته دهم و یازدهم

#### الف

- (۱) المتجلی: عطف بیان "من" تقدیراً مجرور (۲) الظاهر: عطف بیان من مجرور (۳) تنزیلاً: مفعول مطلق برای عامل محذوف، تقدیراً "نزلناه تنزیلاً یا نزل تنزیلاً"
- (۴) امور: خبر آن، مرفوع (۵) رب: مضاف الیه، مجرور (۶) سلطان: فاعل، مرفوع
- (۷) قوة: عطف به سلطان، مرفوع (۸) المتكونة: صفت الموجودات، مجرور (۹) آية: مبتدا، مرفوع (۱۰) ملك: مضاف الیه، مجرور (۱۱) الظاهرة: صفت ملك، مجرور
- (۱۲) لاتكاد تتقيد: جمله در محل رفع خبر برای آية (۱۳) هذه: مبتدا، محلاً مرفوع
- خبر آن محذوف است (۱۴) عز: اسم کان، مرفوع (۱۵) ظلًا: خبر کان، منصوب (۱۶) غیر: صفت ظل، منصوب (۱۷) غلیل: فاعل، مرفوع (۱۸) النفخة: مبتدا، مرفوع
- (۱۹) تهدي: خبر، محلاً مرفوع (۲۰) كل: مفعول به، منصوب (۲۱) مقتضى: عطف به حسب، مجرور (۲۲) كل: مبتدا، مرفوع، لا نافیة غیرعامل می باشد (۲۳) الشهم: صفت ای، منادای غیرمضاف، مرفوع (۲۴) الوجه: مضاف الیه، مجرور (۲۵) عریفة: فاعل و مرفوع (۲۶) انوار: فاعل احاطه، مرفوع (۲۷) آثار: فاعل شاع، مرفوع
- (۲۸) الخریدة: عطف به حروف به القصيدة مجرور (۲۹) دالة: صفت کلمات، مرفوع
- (۳۰) هدم: مجرور به حرف جر (۳۱) مانع: صفت سد، مجرور (۳۲) زخرف: عطف به حروف به سبحات مرفوع. لا نافیة غیرعامل است (۳۳) معین: صفت ما، مجرور (۳۴) حوصلة: فاعل تتسع، مرفوع (۳۵) قطرة: مضاف الیه، مجرور (۳۶) قوانین: مفعول به تجعل منصوب بدون تنوین غیرمنصرف (۳۷) سقوط: فاعل کفا، مرفوع (۳۸) اتباع: خبر آن مرفوع (۳۹) مقتدون: خبر آن مرفوع به حروف (۴۰) رجل: بدل ضمیر "ه" مجرور (۴۱) الامر: فاعل یخفی (۴۲) شاغلة: صفت قوانین، مجرور (۴۳) ناقل: خبر برای مبتدای محذوف، مرفوع (۴۴) البحث: خبر مقصد، مرفوع (۴۵) نتی: مفعول به

خاطب ، منصوب (۴۶) نوح: عطف ببيان نبي، منصوب (۴۷) عمل: خبر ان، مرفوع (۴۸) آزر: عطف ببيان ابي، مجرور، غيرمنصرف جر به فتحه (۴۹) التماثيل: عطف ببيان " هذه " مرفوع مبتدا (۵۰) ما: خبر مقدم " هذه " محلاً مرفوع (۵۱) لَمَّا: حينيه ظرف زمان ، محلاً منصوب (۵۲) عهد: فاعل، تقدیراً مرفوع (۵۳) خلف: مرفوع، فاعل خلف (۵۴) الموءيد: صفت خيرالوري ، مجرور (۵۵) مَسْلَسَلَةٌ: خبر ان، مرفوع (۵۶) عطف به حروف به عقود، مجرور (۵۷) اسحق: مضاف اليه، مجرور، جر به فتحه اسم غيرمنصرف (۵۸) ممنوحة: صفت بركة، مرفوع (۵۹) خلاف: اسم لاه نفی جنس مبني بر فتح (۶۰) دال: خبر و مرفوع (۶۱) ردأ: منصوب ، مفعول له (۶۲) اَعْلَمُ: خبر، مرفوع (۶۳) العبرة: مرفوع، مبتدا (۶۴) حَسَن: فاعل وافق مرفوع (۶۵) حقيقه: خبر، مرفوع (۶۶) سر: خبر، مرفوع (۶۷) هامة: مفعول به ثانی تری ، منصوب (۶۸) كواكب: خبر، مرفوع، غيرمنصرف بدون تنوين (۶۹) اصدا ف: خبر، مرفوع (۷۰) صخور: خبر، مرفوع (۷۱) مشابهين: خبر ليس ، منصوب ، اعراب به حروف (۷۲) مقيسين: عطف به حروف به مشابهين، منصوب ، اعراب به حروف (۷۳) خرَقاً: اسم ان، منصوب (۷۴) ميزانا: مفعول به ثانی يجعل، منصوب (۷۵) نطفة: فاعل، مرفوع (۷۶) المسيح: نايب فاعل و مرفوع، مفعول به، منصوب (۷۷) خارقاً: حال، منصوب (۷۸) حائز: خبر، مرفوع (۷۹) مخزونة: عطف به مكنونه خبر، مرفوع (۸۰) معروف: خبر، مرفوع (۸۱) كشف: عطف به حروف به ايفاظ ، مفعول به، منصوب

### ب-

(۱) يَحْكُم: به معنی " حکم کند " در بيان مبارك آمده است يعنی ثلاثی مجرد و منصوب به ان (۲) كسرت: به معنی پاره کردن يا شكاندن آمده است و در هر دو باب ثلاثی مجرد و باب تفعیل به همین معناست . كَسَرَتْ و كَسَّرَتْ . در بيان مبارك نیز چگون همردیف افعال " خرقت " و " فتقت " آمده . این فعل نیز باید متعدی باشد (۳) يَعْلمُ: يعنی ( نه هر آنچه که دانسته می شود گفته می شود ) لذا این فعل باید مجهول باشد مجهول ثلاثی مجرد (۴) وَصَلَتْ: کلمه " عریضة " فاعل این فعل است که مفعول به هم ندارد . پس باید لازم باشد که ثلاثی مجرد این فعل به معنی " رسیدن " یا " واصل شدن " است . (۵) اَهْتَدُوا: این فعل در بيان مبارك به صیغه ماضی آمده است يعنی " هدایت شدند " قابل توجه است که اگر حرف ( د ) را مضموم کنیم ( اهتدوا ) این فعل تبدیل به صیغه امر می شود که مناسب متن نیست . (۶) عَدَّة: از ریشه " عَدَّ " به معنی " شمردن " و " تحت شماره درآوردن " يعنی " او را تحت شماره درآورده است " (۷) يَتَخَذُوهُ: باب افتعال مضارع مجزوم به حذف " ن " علت جزم فعل جواب شرط بودن است

۸) یَخْفَى: در بیان مبارک به معنی "پنهان ماند" یا "آشکار نشود" یعنی ثلاثی مجرد از ریشه "خَفِيَ يَخْفَى" باید توجه داشت که ریشه "خَفِيَ يَخْفَى" متعدی است.

۹) حَجَبَتْ: این فعل ماضی متعدی به معنای "پوشانید" یا "حاجب و حایل شد" و این معنا هم در باب تفعیل و هم ثلاثی مجرد به کار رفته است حَجَبَتْ یا حَجَبَت (۱۰)

يُخْرِجُ: در این آیه قرآنی به معنای خارج کردن آمده است لذا باید در باب افعال باشد. ثلاثی مجرد این ریشه به معنای "خارج شدن" است. (۱۱) رَبَّتْ: به معنای "رشد و نمو کرد" یا "تربیت شد" که در ثلاثی مجرد به این مفهوم آمده است از ریشه "رَبَوُ" (۱۲) جَزَتْ: به معنی "قرار گرفتن" یا "جاری ساختن" یعنی "عادت ملک علام این گونه جاری شد" یا "بر این قرار گرفت". ثلاثی مجرد از ریشه "جَرَى" (۱۳) خَلَقَ: این فعل را می توان به دو صیغه معلوم یا مجهول خواند یعنی "مسیح را خلق کرد" یا "مسیح خلق شد" (۱۴) لَاتَسْأَمُ: فعل نهی است از ریشه "سَأَمَ" (سَأَمَ) یعنی "دلگیر نشو" (۱۵) یثبت: به معنی "اثبات شود" است لذا مجهول باب افعال مناسب است یعنی (امر او بزرگتر از آن است که حقانیتش به انتساب به غیر اثبات شود). منصوب به آن ناصبه (۱۶) تصدى: در کتاب لغت "تَصَدَّى لَهُ" به معنی "به آن کار پرداخت" آمده است و اینجا نیز به معنی "اعتراض کرد" یا "به اعتراض مشغول شد" از ریشه "صَدَا" در باب تفعیل. ثلاثی مجرد و باب افعال و تفعیل این ریشه به معانی دیگری آمده است که مغایر متن لوح نمی باشد. (۱۷) هَتَّكَتْ: این فعل به معنی "دریدی" یا "پاره کردی" آمده است زیرا قبلاً فرموده اند که "چون بر حقیقت معانی مطلع شدی" و فعل "هتکت" نیز عطف به "اطلعت" می باشد (۱۸) لِاسْقِيَهُمْ: این فعل در جواب "اهدنی" آمده است یعنی (خدایا مرا تأیید کن تا بنوشانم) و باب افعال از ریشه "سَقَى" به معنی "نوشاندن" آمده است مضارع متکلم وحده باب افعال منصوب به آن مقدر در لام تعلیل.